

جلسه 008

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین».

«الفصل الثالث: فروقات الشخص الطبيعي و الاعتباری» در فصل قبلی رابطه بین شخص اعتباری و طبیعی محل بحث قرار گرفت که گفته شد رابطه اش در بسیاری از موارد رابطه علی و معلولی است. یعنی علت تحقق و پیدایش شخص اعتباری، اعتبار شخص یا اشخاص طبیعی است. حالا یا بلاواسطه یا مع الواسطه. و هم چنین رابطه دیگر این هست که در حقیقت متمم شخص اعتباری شخص طبیعی است. برای این که شخص اعتباری لفقده الشعور و الدرک برای نشاطاتش؛ یعنی فعالیت هایش، کارهایش نیاز دارد به شخص طبیعی. این دو علاقه ای بود که آن جا ذکر شد.

حالا در فصل سوم فروق شخص اعتباری و شخص طبیعی محل کلام واقع می شود.

می فرمایند که فقهاء قانون و حقوق فروقی را بین شخص طبیعی و شخص اعتباری بیان کردند که حالا اهم آن فروق را ما در این جا گزارش می کنیم و بیان می کنیم. و فروقی که ذکر شده است در صورت نیاز هم ممکن است تعلیقه ای را هم بر آن اضافه کنیم و بیان کنیم.

فرق اولی که ذکر کرده اند این هست که بعضی از اموری که مربوط است به احوال شخصیه طبیعی، شخص طبیعی؛ این ها در مورد شخص اعتباری تصور ندارد. قابلیت تصور حتی ندارد. مثل خانواده، مثل ازدواج، مثل طلاق، مثل نسب، فرزندی، برادری، خواهری، پدر و مادری و امثال ذلک که در شخص طبیعی وجود دارد. و یا حتی ارث، این امور که ما در شخص طبیعی داریم این امور در شخص اعتباری وجود ندارد؛ به انحاء مختلفی که شخص اعتباری داشت. چه شخص اعتباری که تجسد خارجی دارد مثل مسجد، مثل حسینیه، مثل کذا کذا، چه شخص های اعتباری ای که فقط اعتبار هستند مثل بانک، مثل نمی دانم شرکت کذا و کذا و یا اموری که یک نحو انتزاع هستند مثل فقهاء، علماء، نمی دانم چی و هکذا؛ بازنشستگان، فرهنگیان و امثال

ذلک. خب برای خود این عناوین اعتباری به اقسام مختلفی که دارد این امور احوال شخصیه که ازدواج و طلاق و نسب و ارث بردن و امثال ذلک باشد در مورد آن‌ها تصور نمی‌شود. بله، یک چیزی شبیه ارث در امور اعتباریه وجود دارد ولی واقعاً ارث نیست، شبیه ارث است. مثلاً ممکن است در اساسنامه بعضی از اشخاص اعتباری این باشد که اشخاص اعتباری‌هایی که زیرمجموعه یک شخص اعتباری اصلی و رئیسی هست. می‌گویند آقا؛ این شخص اعتباری وقتی پایان یافت مدت اعتبارش، مثلاً گفتند ده سال، این اموالش، چیزهایی که مربوط شده به این شخص اعتباری، این‌ها منتقل می‌شود به آن شخص اعتباری رئیسی کلان، برمی‌گردد به او. این شبیه ارث است ولی خب این واقعاً که ارث نیست. این در اثر یک بناگذاری‌ای که این مؤسسين کردند، معتبرين اين اعتبار کردند برمی‌گردد. یا حتی ممکن است گفته بشود که اگر این شخص اعتباری انتهاء پیدا کرد، پایان یافت آمدش، اموال او و ممتلكات او به یک امر اعتباری آخر داده می‌شود. خیلی خب، مثلاً یک صندوق بازنشستگان است. توی اساسنامه صندوق بازنشستگان گفته می‌شود که اگر این صندوق به جایی رسید که دیگه نمی‌تواند ادامه حیات بدهد مثلاً کذا و کذا، اموال این صندوق، خصوصیات و ساختمان‌هایی که دارد، چه دارد، این‌ها منتقل می‌شود مثلاً به شرکت فلانی که برای فرهنگیان است. خب این هم شبیه ارث است دیگه، ارث چیه؟ وقتی این میت می‌شود از بین می‌رود، از دنیا می‌رود، اموال او به دیگران منتقل می‌شود. این‌جا هم وقتی پایان می‌یابد آمد این، اموال او، خصوصیات که برای او بوده منتقل می‌شود یا به آن اعتبار کلی و رئیسی که این‌ها زیرمجموعه‌اش بودند یا نه، اصلاً به فرد دیگری که متغیر با او است و زیرمجموعه این هم نبوده‌اند. این بیان اولی است که این‌جا وجود دارد. ولی منتها همان‌طور که عرض کردیم این شبیه ارث است و ارث نیست و این استثناء درحقیقت استثنای چیه؟ این استثنای منقطع است. یعنی اگر بگوییم ...

س: استاد؛ مجازات و قصاص و این‌ها هم از احوال شخصی انسان محسوب نمی‌شود؟ مجازات بدنی؟

ج: این را نمی‌گویند احوال شخصیه نه، احوال شخصیه مقصود همین اموری است که گفتیم. مجازات و این‌ها احوال شخصیه نیست. مجازات برای جرائم است که شخصی نیست، هر کسی، برای همه است.

س: نه، این که خاصه انسان ...

ج: ولی حالا مجازات در این جا، اتفاقاً در مجازات گفتند در امور اعتباریه تصور کردند مجازات را. مثلاً می آیند حالا بعداً شاید بیاید این مباحثش. مثلاً اگر یک شرکتی خطا می کرد می آیند پلمب می کنند، یک سال نمی گذارند معامله بکند. خب این ضرر می کند دیگه قهراً، منافعی از بین می رود. این جوری، این که این جا مجازات به این نیست که شلاق بزنند، زندانش کنند. این جا به این است که پلمب می کنند، جلوی فعالیت او را می گیرند یک مدتی نتواند مثلاً بهره ببرد.

س: استاد پیمانی که قبلاً بحث کردیم که اعتباری بودنش بحث بود، این جا الان؟؟ مصادیق شخص اعتباری..

ج: آن را عرض کردیم. ببینید؛ گفتیم حیوان هنوز به عنوان یک امر اعتباری در اعراف عقلایی هنوز نیامده. اگر یک روزی شد حالا، فعلاً امور اعتباریه ای که موجود است این چنین است. «یسوق فقهاء القانون» یعنی یردفون، ردیف کرده اند و ذکر نمودند فقهای قانون فرق های متعددی را بین شخص طبیعی و اعتباری «و سنمر علی أهمها»، ما مرور می کنی به زودی بر اهم آنها. همه را ذکر نمی کنیم. اهم آن را ذکر می کنیم. «ونعلق علی بعضها فی ذیل الفرق» تعلیقه می زنیم بر بعض این فروقی که آنها ذکر کردند در ذیل فرقی که بیان نمودند. در چه صورتی این تعلیقه را هم بیان می کنیم؟ «فی حال لمسنا ضرورة للتعلیق». در صورتی که ضرورتی برای آن تعلیق حس بکنیم در آن صورت تعلیقه مان را هم خواهیم گفت. «والفروقات المهمة هی عبارة عن: الاول: هناك مجموعة من الحقوق متعلقة بالأحوال الشخصية الخاصة بالإنسان» یک مجموعه از حقوقی هست که متعلق به احوال شخصی انسان است. «و هی لا تتعلق بالشخص الاعتباری، من قبیل: حقوق الأسرة»، خانواده «مثل: الزواج، والطلاق، وإثبات النسب، والقرباء» اثبات این که قرابت بین این و آن هست. قرابت اعم از نسب است. مثل قرابت مثلاً زن و شوهری فرض کن. «والإرث» و امثال ذلك. بعد می فرمایند: «وحول هذا الفرق ینبغی الالتفات إلى مسألة دقيقة»، حالا این همان تعلیقه ای است که گفتیم در صورتی که شد تعلیقه اش را ذکر می کنیم. حالا حول این فرق می فرمایند سزاوار است توجه نمودن به یک مسئله دقیقی «و هی أنه یمکن أن نفترض شيئاً یشبه الإرث الاصلحی فی الشخص الاعتباری»، بله، ازدواج و طلاق و این ها نه؛ ولی ارثش را

ممکن است بگوییم. ممکن است یک چیزی شبیه ارث در مورد آنها هم بشود تصور کرد که توضیح دادم. «ممکن أن نَفرض شيئاً يشبه الإرث الاصطلاحی فی الشخص الاعتباری لأنه أحياناً تنتقل ممتلكات الشخص الاعتباری المتفرع عن الشخص الاعتباری الأساسی، بعد انتهاء الفرع، إلى الشخص الاعتباری الأساسی». می فرماید که چون در بعض احيان منتقل می شود اموال و ممتلكات شخص اعتباری ای که آن شخص اعتباری این چنین صفت را دارد متفرع است از یک شخص اعتباری اساسی و رئیسی، یک شخص اعتباری کلان رئیسی داریم. از آن شعبی شخصیت های اعتباری زیرمجموعه ای اعتبار شده است. حالا از این خرده اعتباری ها وقتی انتهای پیدا می کند زمان آنها، اموال این ها، ممتلكات این ها، ساختمان، اموال، هر چه وجود دارد؛ این ها منتقل می شود به آن شخص اعتباری اساسی و کلان و مادر «عن الشخص الاعتباری الأساسی، بعد انتهاء الفرع»، بعد از منتهی شدن زمان فرع. منتقل می شود به کی؟ «إلى الشخص الاعتباری الأساسی» یا در یک مواردی هم «إلى شخص اعتباری آخر». که این جور نبوده که این زیرمجموعه او باشد. بلکه شخص اعتباری؟؟ در اساسنامه ذکر شده که اگر این جوری شد این امور را بدهید به مثلاً فلان جا. «و سیأتی لاحقاً توضیح ذلک فی بحث انتهاء الشخص الاعتباری»، ان شاء الله در بحث انتهاء شخص اعتباری که شخص اعتباری در چه صورتی منتهی می شود زمانش و زائل می شود؟ در آن جا این مسئله را خواهیم گفت و بررسی خواهیم کرد. «ولکن هذه الظاهرة» این پدیده که منتقل شود ممتلكات این شخص اعتباری به آن اعتباری کلان یا آن اعتباری های خرده دیگر؛ این «لیست من الإرث المصطلح». این ارث مصطلح نیست که شارع قرار داده و براساس یک فرمول های خاصی فرموده آن ثمن می برد، او ربع می برد، او چه می برد، او ... این نیست. این یک چیزی است که خود کلان این جا قرار می دهد. من این جا «و حول هذا الفرق ینبغی الالتفات الی مسئله دقیقه، این را خط زدم. چون حالا مسئله خیلی دقیقه ای آن چنانی نبود که ما این جوری بخواهیم ...، گفتیم «نعم یمکن» یعنی از «و حول هذا الفرق تا و هی أنه» خط کشیدم روی آن؛ نوشتیم نعم یمکن. یک استدراکی گفتیم نیست، حالا یک استدراکی می کنیم. بله، ممکن است در مورد ارث یک چنین تصویری بشود ولی در عین حال این ارث مصطلح نیست. خب، این فرق اولی که فقهاء قانون بیان کردند.

فرق دوم: فرق دوم این است که بر شخص طبیعی موت عارض می‌شود، زوال حیات عارض می‌شود. ولی بر شخص اعتباری موت و زوال حیات عارض نمی‌شود. اتفاقاً همان‌طور که قبلاً گفتیم؛ یکی از فلسفه‌های این‌که عقلاء آمدند شخص اعتباری را اعتبار کردند این است که طویل‌المدّه است. گفتند بعضی کارها را ما بخواهیم برای شخص حقیقی و طبیعی قرار بدهیم این‌ها مدت زمان‌شان کوتاه است. بالاخره حالا هشتاد سال، نود سال، صد سال این‌ها، و با حال این‌که می‌خواهیم، این چیزی که می‌خواهیم قرارش بدهیم می‌خواهیم چی باشد؟ می‌خواهیم دائمی باشد، همیشگی باشد، طویل‌المدّه باشد. از این جهت آمدند دنبال اعتبار اشخاص اعتباری رفته‌اند عقلای عالم. فلذا است که شخص اعتباری ممات در او نیست ولی در شخص طبیعی ممات هست. و لکن ممات درست در او نیست اما انتهاء در او هست. حالا این انتهاء به دو امر ممکن است تحقق پیدا کند. تارةً مقتضیاتی که موجب تحقق آن امر اعتباری است این مقتضیات ممکن است کم‌کم رنگ ببازد و از بین برود و دیگر فلسفه‌ای برای وجود آن امر اعتباری نباشد. گاهی این جور است.

س:

ج: بله؟ مثلاً فرض کنید ...

س:

ج: بله؟

س: انحلال؟

ج: این موت نیست دیگه، این زوال آمد است.

س:

ج: حالا شما بخواهید شبیه موت بگویید ما با شما دعوایی نداریم. شبیه موت بخواهید بگویید.

س:

ج: بله، موت مال آن‌جا است دیگه؛ یعنی انتقال از نشئه‌ای الی نشئه‌ی آخری، موت حقیقتش این است دیگه

«خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» (ملک/2) موت امر وجودی است. «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» در سوره مبارکه...

س:

ج: بله؟ داریم فرق را بیان می‌کنیم. می‌گوییم این‌ها می‌میرند، این نمی‌میرد. این‌ها می‌میرند، آن‌ها نمی‌میرند.

شما با آن‌ها دعوا کنید. فقهای قانون این‌جوری گفتند. چه کار کنیم؟

س:؟؟ می‌شود مثلاً فرض کرد که آمدی داشته باشد. ما مثلاً؟؟ از این تاریخ تا این تاریخ.

ج: خب دارم می‌گوییم.

س:؟؟ این شکل باید انحلال پیدا کند.

ج: انحلال بله، انحلال مردن نیست.

س: یعنی طرف نبوده؟؟

ج: انحلال داریم می‌گوییم مُردن نیست دیگه، مردن به آن معنایی که دارد، مثل آن قبلی، ارث نبود ولی شبیه

ارث بود، این‌جا مردن نیست. حالا این‌جا پس تارّه این است که آن فلسفه‌ای که برای این بود و خیال حتی

شاید می‌شد که زمان‌های زیادی باید این‌چنین باشد بعد معلوم شد که نه این‌جوری نیست و این فلسفه‌ای که

خیال می‌شده نیست و این باعث می‌شود که انتهای آمد پیدا کند و تارّه نه اصلاً در اساسنامه‌اش می‌گویند برای

ده سال، برای پانزده سال، آمد معینی را برایش تعیین می‌کنند که وقتی آن آمد رسید قهراً زائل می‌شود.

می‌فرماید «ینال الموت الشخص الطبيعي، أكل نفس ذائقة الموت، لكن الموت بهذا المعنى الذى يعانیه الشخص

الطبيعى لا يصيب الشخص الاعتبارى» لکن مردن به این معنایی که تحمل می‌کند آن را شخص طبیعی «عانا

أى تحمل» تحمل می‌کند آن را شخص طبیعی، این موت به این معنا که انتقال از این نشئه به نشئه‌ی برزخ

باشد و عالم دیگر باشد این «لا يصيب الشخص الاعتبارى، بل إنّ ميزة الشخص الاعتبارى هي دوامه و بقاؤه»

بلکه مابه‌الامتیاز و مشخصه‌ی شخص اعتباری این است که یک امر دائمی است، موت ندارد کأنّ، دائم است،

همیشگی است، یعنی این حالت را کأنّ خیلی جاها برایش مفروض است فلذا قبلاً گفتیم به‌خاطر این جهت

عقلاء رفتند سراغ این جهت. مثلاً گفتند شرکت چندتا آدم، پنج‌تا مثلاً تاجر بیابند شریک بشوند، شرکت فقهی،

آن شرکت فقهی که داریم که پنج‌تا تاجر مثلاً می‌آیند با هم شریک می‌شوند. خب این آمدش چقدر است؟ تا

آن وقتی که این‌ها زنده هستند، خب این پنج تا چقدر عمر می‌کنند؟ از بین می‌روند. اما اگر آمدید شرکت اعتبار کردید یک شرکتی را و این‌ها را سهامداران آن شرکت حساب کردید، آن شرکت به موت این‌ها سر جایش باقی است، فلذاست این‌که موت عارض نمی‌شود بر امر اعتباری، بله انتها می‌تواند پیدا کند در اثر بعض خصوصیتی که گفتیم این باعث شده که بیایند شخص اعتباری را اعتبار کنند عقلای عالم. «و کذلک فی حالا وفاةً أو تبدیل الشخص الطبيعي الذی هو ممثل الشخص الاعتباری» هم‌چنین حالا گفتیم در فصل سابق گفتیم شخص اعتباری نیاز دارد به چی؟ به یک کارگزار، به یک ممثل؛ ممثل ممکن است از دنیا برود، بمیرد، اما شخص اعتباری استوار است بر سر جایش باقی است یک ممثل دیگر به جای او می‌آید. ممکن است ده‌ها ممثل بیایند و بمیرند و آن شخص اعتباری همین‌جور پابرجاست. مثل چی؟ مثلاً هیأت دولت، هیأت دولت قرن‌ها است هیأت دولت در این مملکت هست، این هیأت دولت همیشه به چی بوده؟ کارگزارانش کی بودند؟ یک وقت صفویه بوده یک وقت قاجاریه بوده یک وقت علوی‌ها بودند علیها ما علیهم، یک وقت حالا ان‌شاءالله حکومت اسلامی است و کسانی هستند که مردم انتخاب می‌کنند که ان‌شاءالله امیدواریم تا زمان ظهور حضرت بقیةالله ارواحنا فداه این ادامه داشته باشد و به دست آن بزرگوار تحویل داده بشود ان‌شاءالله! «و کذلک» یعنی مانند یعنی یعیلاً یعنی الشخص اعتباری را مرگ و موت در حال وفات یا در حال تبدیل شخص طبیعی‌ای که آن شخص طبیعی ممثل شخص اعتباری بوده، حالا بمیرد یا عزلش کنند یکی دیگر جای او بگذارند. «فانه لن یطراً ای تغییر او تبدیل فی الوضع القانوني للشخص الاعتباری.» با مردن ممثل یا تبدیل ممثل به ممثل آخر طاری نمی‌شود هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی در وضع قانونی شخص اعتباری. یعنی همان‌طور که قانون در زمان وجود آن‌ها این شخص اعتباری را معتبر می‌دانست و آثار بر او بار می‌کرد بعد از موت آن‌ها یا تبدیل آن‌ها هم آن قانونیت آن‌ها را حفظ می‌کند و آثار را برای آن بار می‌کند.

س:

ج: خب نکردند چون احتیاجی به این نیست، بگوییم بله ما تعبداً اعتبار می‌کنیم مرگ را، مرگ هم به همین معنای واقعی یعنی این‌که منتقل شد به عالم برزخ که چی؟ چه احتیاجی به این هست؟ آخر باید یک چیز

عقلانی باشد. بله شاعرانه بخواهی حرف بزنی بله توی شعر و این‌ها می‌شود یک تصوراتی آدم برای خودش بکند. اما یک چیز عقلانی بگوییم ما همان جور مرگی که برای شخص طبیعی قائل هستیم که حضرت عزرائیل علیه‌السلام تشریف می‌آورد قبض روح می‌کند «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (زمر/42) خدای متعال فرموده، بله چنین چیزی برای یک شخص اعتباری؟؟؟ عقلانی نیست.

«نعم، ان الشخص الاعتباری يزول بزوال الشروط و العوامل التي بسببها أنشأ ذلك الشخص» بله ممات ندارد اما این جوری هم نیست که ابد الآباد بخواهد حیات داشته باشد و پابرجا باشد، «ان الشخص الاعتباری يزول بزوال» آن شروط و آن عواملی که بسبب آن شروط و عوامل انشاء شده و اعتبار شده آن شخص اعتباری. مثلاً یک وقتی وزارتخانه‌ی کذا مثلاً انشاء شده بود، اعتبار شده بود، وزارتخانه‌ی کذا، روی اساس یک فلسفه‌ای یک چیزی، بعد فهمیدند که آن شرایط آن خصوصیات دیگر از بین رفته، آمدند آن وزارتخانه را منحل می‌کنند و دیگر می‌گویند نباشد یا یک صندوقی را اعتبار کردند برای یک عده‌ای، بعداً می‌بینند دیگر این عده تقریباً دیگر فانی شدند دیگر تمام شد دیگر فلسفه‌ای ندارد یا این‌ها را می‌توانند بگویند به یک جای دیگر متصل بشوند دیگر احتیاج نیست که حالا یک دستگاه دیگر و کارمند و فلان و این‌ها یک دستگاه دیگری باشد، خب این را منحل می‌کنند. مثل همین مثلاً الان این کار را کرد دیگر، این کار را کردند خیلی از بانک‌های متعددی که وجود داشت این‌ها را آمدند چکار کردند؟ آمدند این‌ها را منحل کردند یا ادغام کردند در آن‌ها، دیگر این شخصیت‌های اعتباری این‌ها از بین رفت اصلاً دیگر. «و يطلق على هذه الظاهرة» این پدیده که زوال شخص اعتباری باشد در اثر زوال شروط و عوامل این را اطلاق می‌شود بر این پدیده «انتهاء الشخص الاعتباری و انحلاله» به آن می‌گویند زوال شخص اعتباری، انتهاء شخص اعتباری یا انحلال شخص اعتباری، موت نمی‌گویند، نمی‌گویند مرگ شخص اعتباری، می‌گویند انتهاء شخص، بحسب تعبيرات حقوقی و قانونی نام مرگ را این‌جا به‌کار نمی‌برند، نام انتهاء به‌کار می‌برند، پایان، پایان یافتگی یا انحلال که اصلاً در قانون تجارت و در چیزهای دیگر برای انحلال این هم قوانینی وضع شده. «و سیأتی الحدیث حولها» حول این ظاهر که انتهاء باشد و انحلال باشد «لاحقاً ان شاء الله.» خب این هم فرق ثانی است که گفته شده.

«فیما يتصل بهذا الفرق من الافضل القول انه على الرغم من ان الشخص الطبيعي و الشخص الاعتباري قابلان للزوال، الا ان الزوال الشخص الطبيعي الذي يتمتع بوجود واقعي، يكون بموته و انتهاء حياته». حالا این جا مطلب دیگری که ایشان این جا می فرمایند، می فرمایند که خب این بیانی بود که در کتب علمای قانون ذکر شده. می گویند که این انتهاء شخص اعتباری دو منشأ می تواند داشته باشد، درست است مرگ توی آن نیست ولی همان طور که توضیح دادم دو منشأ می تواند داشته باشد؛ یکی این که آن فلسفه‌ی وجودی‌اش در بستر زمان از بین برود، آن شرایطی که موجب شده بود، آن عواملی که موجب شده بود اعتبار کنند عقلاء یا قانون آن امر اعتباری را از بین برود یا این یا یک امر آخری که در آن بیان ذکر نشده بود و آن این است که در خود اساسنامه‌اش، در خود آن اعتبار اولی اصلاً موقتاً بنحو موقت اعتبار شده باشد. برای چند سال اعتبار شده باشد. می فرماید «فیما يتصل بهذا الفرق» در مطلبی که اتصال پیدا می کند و ارتباط پیدا می کند به این فرق دومی که آقایان ذکر کردند از افضل از آن مطلبی که آن ها فرمودند قول به این مطلب است انه مقول آن قول است که بگوییم «انه على الرغم من ان الشخص الطبيعي و الشخص الاعتباري قابلان للزوال» علی رغم این که شخص طبیعی و شخص اعتباری هر دو قابلیت زوال دارند که زوال او به مرگ است و زوال این به چیز دیگر است «الا انّ زوال الشخص الطبيعي الذي يتمتع بوجود واقعي» زوال شخص طبیعی‌ای که بهره مند است به وجود واقعی، شخص طبیعی بهره مند به وجود واقعی است نه یک وجود اعتباری فرضی خیالی؛ امور اعتباری در واقع خیال است فرض است، منتها یک فرض و خیالی است که عقلاء بر آن آثاری مترتب می کنند. «یکون بموته و انتهاء حياته» زوال شخص طبیعی آن زوالش به سبب موتش هست و انتهاء حیات و زندگی‌اش است، «بینما زوال الشخص الاعتباري الذي يحظى بوجود اعتباري» زوال شخص اعتباری که بهره می برد به وجود اعتباری، آن زوالش به واسطه‌ی چی هست؟ به اعتبار است؛ همان طور که وجودش بالاعتبار است زوالش هم بالاعتبار است، یعنی الان باز عقلاء اعتبار می کنند زوال او را. پس بنابراین هم وجودش به اعتبار است هم زوالش به اعتبار است. البته این در بخشی از امور اعتباریه بود که دیگر دیروز توضیح دادیم. می فرمایند که: «بینما زوال الشخص الاعتباري الذي يحظى بوجود اعتباري هو بالاعتبار؛ سواء كان اعتبار

الزوال من جهة ظهور متقضیات الانتهاء» حالا خواه این اعتبار زوال از معتبرین از جهت ظهور متقضیات الانتهاء باشد یعنی چیزهایی که اقتضاءکننده‌ی پایان‌یافتگی است که همان انتفاء شروط، انتفاء عوامل و امثال ذلک

س:

ج: چرا، برای این که ببینید مثلاً این صندوق فلان بود تا نیایند بگویند که دیگر این صندوق را ما نسخ کردیم، از بین بردیم، تا نیایند بگویند وقتی اعتبار کردند ولو این که فلسفه‌ای ندارد بی فایده است، می گویند آقا برای چی هنوز ادامه می دهید؟ باید آن‌ها بگویند، باید آن‌ها اعتبار کنند، به خصوص اگر از طرف دولت، از طرف مجلس، از طرف یک قانون‌گذار، یک نهادی یک چیزی، آن باید آن خودش بیاید بگوید وقتی دید فلسفه‌اش تمام شده خودش بیاید اعتبار کند که آقا این تمام شد دیگر

س؟؟؟ از بین می رود این مؤسسه از هم می پاشد؟؟؟

ج: نه ورشکسته می شود غیر از این است که باز نیست، ورشکسته می شود خودش قانون دارد، نه هست باید یک کارهایی بکند.

«جهة انه كان محددًا» یا این که اعتبار زوال از جهت این باشد که کان آن شخص اعتباری محدد به یک تاریخ معینی، محدد شده بوده تحدید شده بوده به یک تاریخ معینی «مند بدایة انشاء» از اولی که انشاء شده بوده توی اساسنامه اش گفته بودند برای فلان مقدار زمان «و بالضرورة ینتهی بانتهاء تاریخه» آن جا دیگر لازم نیست بیاید اعتبار عدم بکند، چون با همان تحدید یعنی همان موقع اعتبار کردند عدمش را در رسیدن آن تاریخ. «و علی هذا الاساس فالفرق فی الواقع یکمن فی طریقه زوال الشخصین.» بر این اساسی که توضیح دادیم فرق بین شخص اعتباری و شخص حقیقی درواقع و نفس الامر مکنون است و پنهان است در طریقه‌ی زوال شخص. یعنی چی؟ هم آن زوال دارد شخص طبیعی زوال دارد هم شخص اعتباری زوال دارد اما طریقه‌اش فرق می کند، طریقه‌ی زوال شخص طبیعی به موتش است، اما طریقه‌ی زوال شخص اعتباری به اعتبار عدمش هست که این اعتبار عدم تارَةً به واسطه‌ی این است که آن عوامل و شرایط را معتبرین می بینند

درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ 1401/07/10

موضوع: فقه معاصر

دیگر از بین رفته می‌آیند اعتبار عدم می‌کنند یا به خاطر این که از اول دیدند خودشان حساب کرده بودند دیدند تا این مقدار فلسفه دارد و عوامل وجود دارد و مصلحت وجود دارد از اول گفتند ده سال پس گفتند، از اول که می‌گویند ده سال یعنی ما این مقدار اعتبار کردیم مازاد بر او را اعتبار نکردیم فلذا از بین می‌رود. این هم فرض دوم. الثالث که دیگر برای این که به اذان نخوریم بهتر این است که ان شاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

پایان